

## مقاومت تسلیم است

نوشته: اسلاوی ژیزک

برگردان: رضا جاسکی

یکی از واضح ترین درسهای چند دهه گذشته این است که سرمایه داری فناپذیر است. مارکس انرا با یک خون اشام مقایسه میکرد، و ظاهراً اکنون یکی از نکات برجسته این مقایسه این است که خون اشامان پس از مرگ بر اثر ضربات چاقو، برمی خیزند. حتی تلاش مائو در انقلاب فرهنگی برای از بین بردن آثار سرمایه داری، با بازگشت پیرومندان آن پایان رسید.

چپ امروز به اشکال بسیار متنوعی به تسلط سرمایه داری جهانی و مکمل های سیاسی آن، لیبرال دمکراسی و اکنش نشان میدهند. به عنوان مثال، آن ممکن است که هژمونی را بپذیرد، اما همچنان به مبارزه برای اصلاحات در قوانین آن ادامه دهد (این سوسیال دمکراسی راه سوم است).

و یا، این را می پذیرد که هژمونی اش ماندنی است، اما با این وجود، باید از شکافهای آن مقاومت کرد.

و یا، این را می پذیرد که تمامی این مبارزات بیفایده است، چرا که این هژمونی انقدر همه جانبه است که واقعاً هیچ کاری نمی توان کرد بجز آنکه برای یک انفجار «خشونت الهی» صبر کرد- نسخه انقلابی گفته هایدگر «فقط خدا میتواند ما را نجات دهد».

یا، ان بیهودگی موقت مبارزه را به رسمیت می شناسد. در پیروزی امروزین سرمایه داری جهانی گفته میشود، مقاومت واقعی امکان پذیر نیست، بنابراین آنچه که ما میتوانیم برای احیای روحیه انقلابی طبقه کارگر جهانی انجام دهیم، دفاع از باقیمانده دولت رفاه است، و رو در رویی و مقابله با قدرتمندان، با خواسته هایی که ما میدانیم آنها نمیتوانند به انجام برسانند، و یا در غیر این صورت عقب نشینی به مطالعات فرهنگی، جاییکه در سکوت میتوان کار انتقادی را دنبال نمود.

یا، بر این واقعیت تأکید میکند که مشکل اساسی تر از اینهاست، که در نهایت سرمایه داری جهانی، پیامد اصول اساسی تکنولوژی یا «دلیل ابزاری» آن است.

یا، فرض میکند که میتوان سرمایه داری جهانی و قدرت دولت را نه با حمله

مستقیم به آنها، بلکه با تمرکز زمینه مبارزه در اعمال روزمره، جائیکه هر کسی قادر به «ایجاد دنیای جدید» است، تضعیف نمود؛ در این راه، پایه‌های قدرت سرمایه و دولت بتدریج ضعیف میشود، و زمانی، دولت سقوط خواهد کرد (نمونه این، رویکرد جنبش زاپاتیستا میباشد).

و یا، مسیر «پست مدرن» را انتخاب میکند، از مبارزه ضد سرمایه داری به اشکال گوناگون مبارزه سیاسی-ایدئولوژیک برای هژمونی تغییر لجه میدهد، و تأکید بر اهمیت ادای بیان واضح و روشن دوباره خواسته‌ها میگردد [Articulation در انگلیسی فقط به مهنی بیان شیوا و فصیح نیست، بلکه همزمان معنی شکل دادن را نیز در بر دارد. از این رو باید انرا معادل توانایی در شکل دادن یک خواسته سیاسی تلقی نمود].

و یا، او شرط می‌بندد که میتوان در مقام پست مدرن، ژست کلاسیک مارکسیستی «نفی جبری» سرمایه داری را تکرار کرد؛ با افزایش امروزین «کار شناختی»، تضاد بین تولید اجتماعی و روابط سرمایه داری شدید تر از همیشه گشته است، و برای اولین بار امکان «دموکراسی مطلق» را بوجود می‌آورد (این موضع هاردت و نگری میتواند باشد).

این مواضع به عنوان راهی برای اجتناب از برخی سیاستهای رادیکال چپ «درست» ارائه نشده اند-در واقع، آنچه که آنها تلاش دارند طفره روند، فقدان چنین موضعی میباشد. با این وجود، این شکست چپ، تمام ماجرای سی سال گذشته نیست. درس دیگری، بدون کمتر تعجبی، نیز برای آموختن از نظارت حزب کمونیست چین بر مسلمانان انفجار گونه ترین توسعه سرمایه داری در تاریخ، و از رشد راه سوم سوسیال دموکراسی در غرب اروپا وجود دارد. و آن بطور خلاصه این است: ما بهتر میتوانیم انرا انجام دهیم. در انگلستان انقلاب تاجر، در آن زمان، پر هرج و مرج و تکانشی و ضربه‌ای بود، و با احتمالات غیر قابل پیش‌بینی برجسته میشد. این تونی بلر بود که انرا نهادینه کرد، و یا به زبان هگل، (آنچه که در ابتدا به نظر یک احتمال، یک حادثه تاریخی بود، به یک ضرورت ترفیع دهد. تاجر، تاجریست نبود، او صرفاً خودش بود؛ این بلر بود (بسیار بیشتر از میجر) که واقعاً به تاجریسم شکل و فرم داد.

پاسخ برخی از منتقدان چپ پست مدرن به این مخلصه، فراخوانی به یک سیاست جدید مقاومت است. کسانی که هنوز بر مبارزه قدرت دولتی اصرار دارند، و کمتر تصرف ان، متهم به گیر کردن در «الگوی قدیمی» هستند؛ منتقدان آنها میگویند، وظیفه امروز، مقاومت در برابر قدرت دولتی با عقب نشینی از محدوده آن و ایجاد فضاهای جدید در خارج از کنترل آن

میباشد. این، البته، روی دیگر سکه پذیرش پیروزی سرمایه داری میباشد. سیاست مقاومت هیچ چیز دیگری بجز مکمل اخلاقی شدن برای راه سوم چپ نمی باشد.

کتاب اخیر سیمون کریچلی، تقاضای نامحدود، تجسم کامل این موضع است. برای کریچلی، دولت لیبرال دموکراتیک اینجا برای ماندن آمده است. همه تلاش ها برای براندازی، به سختی شکست خوردند؛ در نتیجه، سیاستهای جدید: جنبش ضد جنگ، سازمانهای محیط زیستی، گروههای معترض علیه نژاد پرستی و تبعیض جنسی، و دیگر اشکال سازمانهای خود ساخته محلی، بایستی از آن فاصله بگیرند. باید سیاستهای مقاومت در برابر دولت، بمباران دولت با خواسته‌های غیرممکن، و تقبیح محدودیت مکانیسم های دولت باشد. دلیل اصلی برای هدایت سیاستهای مقاومت به فاصله گیری از دولت منوطاً بعد اخلاقی «تقاضای نامحدود» در فراخوانی به عدالت میباشد: هیچ دولتی نمی‌تواند به این فراخوان اعتنا کند، چرا که هدف نهایی آن، «سیاست واقعی» است که بازتولیدش را تضمین کند (رشد اقتصادی، امنیت عمومی و غیره). «البته» کریچلی مینویسد،

بر حسب عادت، تاریخ توسط مردمی که چوب و اسلحه دارند نوشته می‌شود و هیچ‌کس انتظار شکست آنان از طریق طنزننگاری استهزاء کننده و جاروی گردگیری را ندارد. با این حال، همانطور که تاریخ نیهیلیسم فعال ماورای چپ به روشنی نشان میدهد، کسی که دست به اسلحه و چوب برد، فرصت را از دست میدهد. مقاومت سیاسی انارشیمیستی نباید بدنبال تقلید و بازتاب کردن سلطه خشن دولتی که با آن مخالفت میکند باشد.

بنابراین، مثلاً، دموکراتهای ایالات متحده چه باید بکنند؟ رقابت برای قدرت دولتی را رها کرده و از سوراخ و سنبه های دولتی عقب نشینی کرده ، قدرت دولتی را به جمهوری خواهان سپرده و یک کمپین مقاومت انارشیمیستی را آغاز کنید؟ واگر کریچلی با دشمنی مانند هیتلر مواجه میشد چه میکرد؟ مسلماً در این شرایط باید «بدنبال تقلید و بازتاب کردن سلطه خشن دولتی که با آن مخالفت» میکنی باشی؟ آیا چپ نباید بین شرایطی که در آن در مقابله با دولت میبایستی به خشونت متوسل شود و شرایطی که همه آنچه که میتواند و باید انجام دهد استفاده از «طنزننگاری استهزاء کننده و جاروی گردگیری» است، فرق بگذارد؟ موضع دوگانه کریچلی در منطق عجیب و غریبش قرار دارد: اگر دولت اینجا برای ماندن آمده است، اگر غیر ممکن است که آن (و یا سرمایه داری) را نابود کرد، چرا باید از آن عقب نشینی کرد؟ چرا نباید با (در) دولت فعالیت کرد؟

چرا نباید فرض اصلی راه سوم را قبول کرد؟ چرا خود را به سیاستی محدود نمود، انطور که کریچلی میگوید، « دولت را زیر سؤال برده، و نظم مستقر را به پاسخگویی فرا بخواند، نه برای از بین دولت، که مطلوب اما میتواند تا اندازه‌ای خیالی و آرمانی باشد، بلکه برای بهتر نمودن آن و یا کاهش اثر مخربش می باشد؟»

این کلمات به سادگی نشان میدهند که دولت لیبرال دموکراتیک امروز و رؤیای «تقاضای نامحدود» سیاست انارشیستی در یک رابطه انگلی متقابل بسر میبرند: کارگزاران انارشیستی، اخلاقی فکر میکنند و دولت کار اجرایی و تنظیمی جامعه را بعهدہ دارد. عامل انارشیستی اخلاقی-سیاسی کریچلی بمثابة یک ابر مرد عمل کرده و براحتی دولت را با خواسته‌ها و تقاضاها بمباران میکند؛ و هر چه که دولت، برای ارضای این تقاضاها بیشتر تلاش کند، بیشتر گناهکار بنظر میاید. در انطباق با این منطق، کارگزاران انارشیستی تمرکز اعتراض خود را نه بر دیکتاتوری های عریان، بلکه بر ریاکاری لیبرال دموکراسی ها میگذارند که متهم به خیانت به اصول ادعایی خود هستند.

تظاهرات بزرگ لندن و واشینگتن بر علیه حمله آمریکا به عراق در چند سال گذشته، نمونه‌ای از این رابطه همزیستی بین قدرت و مقاومت را ارائه میکند. نتیجه متناقض و پارادکسال آن، رضایت دو طرف بود. معترضین روح زیبای خود را نجات دادند: آنها، این را روشن ساختند که با سیاست دولت در عراق موافق نیستند. افرادی در قدرت نیز با آرامش انرا پذیرفتند، و حتی از آن سود بردند: نه تنها این اعتراضات به هیچ وجه مانع تصمیم از پیش گرفته حمله به عراق نشدند؛ بلکه در خدمت مشروعیت آن نیز بودند. برای همین، واکنش جورج بوش به تظاهرات توده‌ای اعتراضی در سفرش به لندن مؤثر بود: «ببینید، این، آن چیزی است که ما برای آن میجنگیم، همان چیزی که مردم اینجا انجام میدهند- اعتراض بر علیه سیاست دولتهای خود - در عراق نیز امکان پذیر خواهد شد».

این قابل توجه است که راهی که هوگو چاوز از سال ۲۰۰۶ به بعد انتخاب کرده است [این مقاله قبل از مرگ چاوز نگاشته شده است] دقیقاً مخالف انتخاب چپ پست مدرن می باشد: بدور از مقاومت در برابر قدرت دولتی، او انرا به چنگ آورد (ابتدا با کودتای نظامی، سپس به شکل دموکراتیک)، و بیرحمانه از دستگاه دولتی ونزوئلا برای پیشبرد اهداف خود استفاده میکند. علاوه بر این، او منطقه را نظامی کرده و آموزش واحدهای نظامی را سازماندهی میکند. و، ترس نهایی: اکنون وقتی که او تأثیرات اقتصادی

«مقاومت» سرمایه به حکومت خود را احساس میکند ( کمبود موقت بعضی از اجناس رایانه ای دولت در مغازه ها )، او قصد خود برای تحکیم احزاب بیست و چهارگانه ای که از او حمایت میکنند به یک حزب واحد را اعلام کرده است. حتی بعضی از متحدان او نسبت به این حرکت شک دارند: آیا این به هزینه جنبش مردمی که به انقلاب ونزوئلا شور و اشتیاق میدهد، تمام نخواهد شد؟ با این حال، این انتخاب، هر چند که بسیار خطرناک است، باید کاملاً تأیید شود: وظیفه این است که این نقش جدید، حزبی نه به مثابه یک حزب معمولی دولت سوسیالیستی (و یا پرونیست)، بلکه به مثابه وسیله‌ای برای بسیج اشکال جدید سیاسی (مانند کمیته های مردمی زاغه ها) تبدیل گردد. ما به کسی مانند چاوز چه باید بگوییم؟ «نه، دولت قدرتی را تصرف نکن، فقط عقب نشینی کن، دولت و وضع کنونی را به حال خود رها کن»؟ چاوز اغلب به عنوان دلچک رد میشود-اما آیا چنین عقب نشینی او را به نسخه‌ای از زیر فرمانده مارکوس\*، که امروز خیلی از چپهای مکزیکی از او به مثابه «Subcomandante Marcos» اشاره دارند، تنزل نمیدهد؟ امروز، سرمایه داران بزرگ-بیل گیت، شرکتهای آلوده کننده، شکارچیان روباه-هستند که در مقابل دولت «مقاومت میکنند».

آموزه اینجا این است که چیزی که واقعاً ویرانگر است اصرار بر خواسته‌های «نامحدود» که ما میدانیم صاحبان قدرت توانایی اجرای آنرا ندارند، نیست. از آنجا که آنان میدانند که ما میدانیم، چنین «تقاضای نامحدودی» هیچ مشکلی را برای آنان ایجاد نمیکند: «چه عالی، با این خواسته‌های مهم، شما ما را بیاد دنیایی میاندازید که ما همه می‌خواهیم در آن زندگی کنیم. متأسفانه، ما در دنیایی واقعی بسر می‌بریم و ما مجبور به انجام کارهای ممکن هستیم». در عوض آنچه که باید انجام داد، بمباران قدرتمندان با خواسته‌هایی که از لحاظ استراتژیک به خوبی انتخاب شده، دقیق و محدود است، که آنها نتوانند به همان بهانه‌ها عذرشان را بخواهند.

برگرفته از نشریه لندن ریویو اف بوکس، شماره ۲۲، سال ۲۰۰۷

---

♣ زیر فرمانده مارکوس سخنگوی ارتش رهایی‌بخش ملی زاپاتیستای مکزیک است. وی همچنین نویسنده، شاعر سیاسی و مخالف سرسخت جهانی‌سازی، سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم میباشد.